



اهل بیتِ آفتاب

محمد جواد محدثی

جهان مست از میِ جود و شهود است
غدیر خم، خُم این شور و مستی است
حقیقت، برگگی از افسانهٔ اوست
مرام دوستی با عترت آموخت
شما ای برترین اولادِ آدم
گل جان محمد را گلایید
شما هم آشکار و هم نهانید

محمد ساقی بزم وجود است
ولایت همچو می در جام هستی است
علی عطر و جهان گلخانهٔ اوست
محمد دین عقل و فطرت آموخت
شما ای عترتِ مبعوثِ خاتم
شما از اهل بیتِ آفتابید
جهان جسم و شما جان جهانید

فروغ آسمان، روی زمینید
 شما آئینه‌های حق نمایید
 شما نور حجازید و عراقید
 شمااید و شمااید و شمااید
 بجز با عشقتان، دل، دل نگردد
 کدامین دل شما را مبتلا نیست؟
 اگر از عشقتان دل گشت غمناک
 رساند «اشک» و «غم» ما را به منزل
 شما مقصود هر ابن السبیلید
 کفی پوچند و چون نقشی برآبند
 شما معنای قرآن و دعایید
 مصون از هر خطا و اشتباهید
 شهادت را شما آغاز کردید
 به خون خفتید، تا آئین بماند
 صراط مستقیم و راه پاکید
 قبول و رد آن مرز جدایی است
 ولایت، مهر و امضای قبول است
 پس از «لَبَّيْكَ»، شیطان رجم گردد
 اگر پیوند با «آل علی» بود
 نه رنج و زحمتش برباد می‌رفت
 نه «قدرت» تکیه می‌زد جای «برهان»
 نه امت از علی محروم می‌ماند
 نه می‌شد خسته از این زندگانی
 نه رویش می‌شد از بیداد، نیلی
 نه دفن او شبانه، مخفیانه
 نه محراب علی رنگین زخون بود

شما اسرار هستی را امینید
 امیر کشور دلها شمااید
 شما یک نور در چندین رواقید
 فروزان مشعل همواره جاوید
 دیانت بی شما کامل نگردد
 کدام عاشق در این ره، در بلا نیست؟
 اگر در سوگتان شد دیده نمناک
 گواه عشق ما این دیده و دل
 شما راه سعادت را دلایلید
 شما حقیق و دشمن‌ها سرابند
 شما تفسیر «نور» و «الضحی» بید
 امامید و شهیدید و گواهید
 شما راه خدا را باز کردید
 فدا کردید جان، تا دین بماند
 شما نور خدا در روی خاکید
 توالی شما فرض خدایی است
 هر آنکس را که در دین رسول است
 ولایت با برائت ختم گردد
 اگر پیمان مردم با «ولی» بود
 نه فرمان نبی از یاد می‌رفت
 نه بر روی زمین میماند قرآن
 نه حق، بی یاور و مظلوم می‌ماند
 نه زهرا کشته می‌شد در جوانی
 نه از دست ستم می‌خورد سیلی
 نه بازویش کبود از تازیانه
 نه تیغ کینه در دست جنون بود

نه پرپر لاله‌ها در کربلا بود
 نه می‌زد سر زغم بر چوب محمل
 نه ویران و چنین بی سایه‌بان بود
 کنون ماییم و اشک و سوگواری
 محرم بذر غم می‌کارد امروز
 محبت هم سرشته با گل ماست
 که با جود و کرم میثاق بستید
 کسی را از در خود رد نکردند
 بجز عشق شما چیزی نداریم
 عنایت کرده، ما را دست گیرید

نه خون دل نصیب مجتبی بود
 نه زینب بذر غم می‌کاشت در دل
 بقیع ما نه غم افزای جان بود
 کنون ماییم و درد داغداری
 غدیر ما محرم دارد امروز
 ولایت گنج عشقی در دل ماست
 شما آل رسول خاتم استید
 کریمان با بدان هم بد نکردند
 اگر ناقابلیم و شرمساریم
 شما در ظاهر و باطن امیرید

(مدینه - غدیر ۱۴۱۱)

تیر ۱۳۷۰

